



Conceptualization and Linguistic Encodings of the Two Senses of Smell and Hearing in Some Selected Realist and Surrealist Short Stories from Cognitive-Cultural Point of View

Nahid Behnamoghaddam¹

M.A. of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Shahla Sharifi²

Associate Professor of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding author)

Azam Estaji³

Associate Professor of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: July 29, 2025 ÷ Revised: August 28, 2025

Accepted: August 28, 2025 ÷ Published Online: February 01, 2026

How to cite this article:

Behnamoghaddam, N., Sharifi, S & Estaji, A. (2025). Conceptualization and Linguistic Encodings of the Two Senses of Smell and Hearing in Some Selected Realist and Surrealist Short Stories from Cognitive-Cultural Point of View. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 17 (4), 29–60. (in Persian with English abstract)

<https://doi.org/10.22067/jlkd.2025.94670.1337>

Abstract

This study investigated the cultural-cognitive linguistic conceptualizations of the senses of smell and hearing in selected short stories from the realism and surrealism literary styles. This was conducted using the theoretical frameworks of Sharifian (2017) and Kövecses (2018). The data were collected from selected short stories, and Persian dictionaries were used for Kövecses' lexical approach. The findings from the analyses and the Chi-square significance test revealed a significant relationship between the employment of the senses and literary styles, indicating that these senses are not uniformly distributed. In the surrealist style, the source domains for the sense of smell are non-sensory, and for the sense of hearing, they are abstract. Conversely, the majority of the target domains are sensory. In the realist style, however, for both senses, the source domains are sensory while the target domains are abstract. The sense of hearing exhibits neutral cultural schemas in both styles. For the sense of smell, a negative schema is observed in surrealism, whereas a positive schema is present in realism. Metaphors related to the sense of smell align with Ullmann and Williams' pattern in both styles. In contrast, this alignment is not observed for the sense of hearing.

Keywords: Conceptualization, Sense of Smell, Sense of Hearing, Cognitive Linguistics, Cultural Linguistics, Realism, Surrealism.

1. E-mail: n.behnam95@gmail.com

2. E-mail: sh-sharifi@um.ac.ir

3. E-mail: estagi@um.ac.ir

<https://orcid.org/0009-0005-5307-506x>

<https://orcid.org/0000-0001-8662-6335>

<https://orcid.org/0000-0003-0587-0518>



مفهوم‌سازی و کدگذاری‌های زبانی دو حس بویایی و شنوایی در برخی داستان‌های کوتاه منتخب رئال و سوررئال از منظر زبان‌شناسی شناختی-فرهنگی

ناهید بهنام مقدم

ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران^۱

شهلا شریفی

دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)^۲

اعظم استاجی

دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران^۳

صص ۲۹-۶۰

ارجاع به این مقاله:

بهنام‌مقدم، ن.، شریفی، ش.، و استاجی، ا. (۱۴۰۴). «مفهوم‌سازی و کدگذاری‌های زبانی دو حس بویایی و شنوایی در برخی داستان‌های کوتاه منتخب رئال و سوررئال از منظر زبان‌شناسی شناختی-فرهنگی»، زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۱۷ (۴)، صص ۲۹-۶۰.

<https://doi.org/10.22067/jlkd.2025.94670.1337>

چکیده

در پژوهش پیش‌رو به بررسی فرهنگی-شناختی مفهوم‌سازی‌های زبانی دو حس بویایی و شنوایی در برخی داستان‌های کوتاه دو سبک رئالیسم و سوررئالیسم با استفاده از چارچوب نظری شریفیان (۲۰۱۷) و کووچش (۲۰۱۸) پرداختیم. داده‌های اصلی از متن داستان‌های کوتاه منتخب گردآوری شده و برای رویکرد واژگانی کووچش از فرهنگ‌لغت‌های فارسی استفاده کردیم. نتایج حاصل از بررسی‌ها و آزمون معناداری خی‌دو نشان داد که بین استفاده از این دو حس و این دو سبک ادبی ارتباط معناداری وجود دارد و این دو حس به‌صورت یکنواخت توزیع نشده‌اند. در سبک سوررئال، حوزه‌های مبدأ حس بویایی غیرحسی و حس شنوایی انتزاعی هستند، عمده حوزه‌های مقصد نیز حسی می‌باشند. اما در سبک رئال در خصوص هر دو حس حوزه‌های مبدأ حسی و مقصد انتزاعی هستند. حس شنوایی در هر دو سبک طرح‌واره‌های فرهنگی خنثی دارد؛ اما در حس بویایی در سبک سوررئالیسم طرح‌واره منفی و در رئالیسم طرح‌واره مثبت دارد. استعاره‌های حس بویایی در هر دو سبک با الگوی اولمان و ویلیامز تطابق دارد ولی در حس شنوایی این تطابق وجود ندارد.

کلیدواژه‌ها: مفهوم‌سازی زبانی، حس بویایی، حس شنوایی، زبان‌شناسی شناختی، زبان‌شناسی فرهنگی، رئالیسم، سوررئالیسم.

ارسال: ۱۴۰۴/۰۳/۰۱ :: بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۲ :: پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۱ :: انتشار برخط: ۱۴۰۴/۱۱/۱۲

1. E-mail: n.behnam95@gmail.com

1. E-mail: sh-sharifi@um.ac.ir

1. E-mail: estagi@um.ac.ir

<https://orcid.org/0009-0005-5307-506x>

<https://orcid.org/0000-0001-8662-6335>

<https://orcid.org/0000-0003-0587-0518>

۱. مقدمه

یکی از عواملی که در زندگی انسان‌ها نقش اساسی دارد و سبب تعامل انسان با محیط پیرامونش می‌شود، حواس پنجگانه است. دو حس بویایی و شنوایی همانند دیگر حواس در درک دنیای پیرامونی ما و در به وجود آوردن یک تصویر کلی از تجربیات نقش مهمی ایفا می‌کنند. درک و تجربه محیط اطراف سبب می‌شود تا مفاهیمی در ذهن شکل بگیرد و زبان نظامی برای بازنمایی این مفهوم‌سازی‌ها است. این مفهوم‌سازی‌ها در بافت فرهنگی متفاوت هستند و زبان نیز نقش حیاتی در شناخت فرهنگی ایجاد می‌کند. ادبیات هر جامعه بستر مناسبی برای شناخت زبان و فرهنگ آن جامعه است؛ از همین رو در پژوهش حاضر به سراغ مفهوم‌سازی و کدگذاری زبانی دو حس بویایی و شنوایی در برخی از داستان‌های کوتاه رئال و سوررئال رفته‌ایم. علت انتخاب رئالیسم و سوررئالیسم از این منظر است که تأثیرگذارترین سبک‌ها در میان سبک‌های ادبی هستند. داستان کوتاه نیز از جمله قالب‌های ادبی است که به نویسندگان این فرصت را می‌دهد تا با سادگی و ساختاری فشرده تجربه‌ای از گستره احساسات را داشته باشد.

این پژوهش از منظر شناختی- فرهنگی به بررسی کدگذاری‌های زبانی و تفاوت‌های مفهوم‌سازی‌های زبانی حس بویایی و شنوایی در دو سبک ادبی می‌پردازد. در این جستار علاوه بر زبان‌شناسی فرهنگی [شریفیان \(۲۰۱۷\)](#)، به‌صورت گسترده زبان‌شناسی شناختی کووچش^۱ [\(۲۰۱۸\)](#) نیز به کار گرفته می‌شود. پژوهش حاضر داده‌بنیان است و به روش هم‌زمانی و توصیفی- تحلیلی انجام گرفته است، داده‌ها در سه مرحله جمع‌آوری و بررسی شده‌اند؛ در مرحله اول طبق رویکرد واژگانی کووچش [\(۲۰۱۸\)](#) عمل شده است، و کلمات «بو» و «صدا» در فرهنگ لغت‌های معتبر فارسی جست‌وجو و کلمات هم‌معنی و افعال هم‌نشین با آن‌ها و ترکیب آن‌ها با دیگر کلمات استخراج شدند. در مرحله دوم نیز کدگذاری‌های زبانی و مفهوم‌سازی‌های این حواس در داستان‌های کوتاه منتخب رئالیسم و سوررئالیسم گردآوری شده‌اند؛ درنهایت نیز به دلیل رابطه بسیار نزدیک حس آمیختگی با مبحث حواس، به بررسی بازنمود حس آمیزی و سلسله‌مراتب نگاشت حواس از نظر اولمان^۲ [\(۱۹۶۴\)](#) و ویلیامز^۳ [\(۱۹۷۶\)](#) پرداخته شده است. در ادامه پژوهش ابتدا پیشینه پژوهش موردتوجه قرار می‌گیرد و سپس به سراغ چارچوب نظری، روش پژوهش و ارائه و تحلیل داده‌ها خواهیم رفت.

1. Zoltan Kovecses

2. Ullman

3. Williams

۲. پیشینه پژوهش

در این بخش به مطالعات صورت گرفته در رابطه با مفهوم‌سازی حواس، حس‌آمیختگی و هم‌چنین مطالعات مربوط به زبان‌شناختی ادبیات در دو سبک رئالیسم و سوررئالیسم پرداخته می‌شود؛ گرچه مطالعات زیادی از حیث زبان‌شناختی بر روی داستان‌ها صورت نگرفته و مطالعات موجود نیز اشعار را بررسی کرده‌اند. در ابتدا به مطالعات داخلی این حوزه‌ها پرداخته می‌شود و سپس مطالعات خارجی بیان می‌شوند. مطالعات داخلی عبارتند از:

الهامی (۱۳۸۷) در مطالعه‌ای به بررسی حس‌آمیزی در غزلیات دهلوی پرداخته است. او بیان می‌کند که حس‌آمیزی به دو نوع ترکیبی مانند «صدای سیاه» و «رنگ شور» و غیرترکیبی که به آن «اضافه حسی» می‌گوید، مثل «رنگ در صدا» تقسیم می‌شود. از نظر زبانی، اشعار بیدل دهلوی به ۹ دسته طبقه‌بندی می‌شوند که در آن ترکیب بینایی و شنوایی بیشتر و ترکیب بویایی و چشایی کمتر کاربرد دارد. در نهایت، او به وجود ترکیب مفاهیم انتزاعی با حواس در اشعار بیدل اشاره می‌کند، که با تعریف رایج حس‌آمیزی متفاوت است.

بهنام (۱۳۸۹) حس‌آمیزی را از دیدگاه شناختی و بر اساس نظریات اولمان بررسی کرد. این پژوهش جنبه‌های مختلف حس‌آمیزی (عصبی، عاطفی، ادراکی و...) را در شعر فارسی تحلیل کرده است. یافته‌ها نشان داد حس‌آمیزی هم در زبان و هم در هنر وجود دارد و البته در شعر سبک هندی بیشتر است و به اشکال گوناگون بیان می‌شود. گلچین ورشیدی (۱۳۹۰) انواع حس‌آمیزی در مثنوی مولانا را بررسی کردند و دو نوع را مشخص نمودند: آمیختن حواس مانند «چشم گوش» و نسبت دادن ویژگی حسی به امر معقول مانند «جان شور و تلخ». بررسی دفاتر اول و دوم نشان داد نوع اول (آمیختن حواس) با ۷۸٪ کاربرد بیشتری دارد.

بهنام (۱۳۹۴) زبان رمان‌های بوف کور و سووشون را از منظر زبان‌شناسی و با رویکرد جفری لیچ مقایسه کرد. او سبک رئال و سوررئال را از نظر واژگان، نحو، صنایع ادبی و انسجام متن بررسی کرده است. نتایج نشان داد که ایدئولوژی نویسنده (جهان عینی در رئال و ذهنی در سوررئال) بر زبان تأثیر می‌گذارد. زبان رئال منسجم و زبان سوررئال آشفته و معلق است. در سوررئال، ابهام اسامی، صفات ترسناک و کاربرد بالای جملات پرسشی و متناقض دیده می‌شود.

سعدزاده (۱۳۹۳) حس‌آمیزی را در شعر سهراب سپهری، شاعر برجسته معاصر، بررسی کرد. این پژوهش با رویکرد اولمان، به بسامد حواس و نحوه ترکیب آن‌ها در شعر سپهری پرداخته است. امیرحاجلو (۱۳۹۳) حس‌آمیزی در غزلیات بافقی را بر اساس ساختار دستوری (ترکیبی/غیرترکیبی) و ترکیب حواس بررسی کرده است. ده نوع ترکیب

حسی در شعر بافقی یافت شد که بیشترین آن بینایی-لامسه و کمترین چشایی-لامسه بود. بافقی از ترکیب مفاهیم انتزاعی با حواس برای محسوس کردن مفاهیم استفاده کرده است. کیانی (۱۳۹۵) حس آمیزی را نوعی هنجارشکنی در شعر فارسی و عربی دانسته است. او با بررسی نمونه‌هایی در هر دو زبان نشان داده که ترکیب حس بینایی و چشایی بیانگر احساسات ناخودآگاه شاعر، ترکیب شنوایی و بویایی ابزار آشنایی‌زدایی، ترکیب بینایی و بویایی گسترش‌دهنده معنا، و ترکیب شنوایی و بینایی ایجادکننده فضای سوررئالیستی است. سعدزاده و اجاق‌علیزاده (۱۳۹۵) به بررسی ترکیب حواس در شعر سیمین بهبهانی پرداختند. آن‌ها دو نوع حس آمیزی (حسی-حسی و حسی-انتزاعی) را بررسی کردند و دریافتند نوع دوم (حسی-انتزاعی) در شعر سیمین بیشتر است، به‌خصوص ترکیب مفاهیم انتزاعی با حس بینایی. از نظر ترکیب حواس، شنوایی و بینایی و از نظر فراوانی، حس شنوایی بیشترین کاربرد را داشتند. ارمغان و همکاران (۱۳۹۵) حس آمیزی را ابزاری برای گسترش زبان دانستند و آن را در شعر کودک و نوجوان بررسی کردند. حس آمیزی در این اشعار به دو نوع ترکیبی و غیرترکیبی تقسیم شد که نوع غیرترکیبی رایج‌تر بود. آن‌ها ۹ نوع ترکیب حسی یافتند که حواس بویایی و بینایی فعال‌تر بودند. از نظر بلاغی نیز استعاره بیشترین و ایهام کمترین کاربرد را داشته است. سعدزاده و اجاق‌علیزاده (۱۳۹۶) حس آمیزی در اشعار روایی و حماسی اخوان ثالث را بر اساس نوع و فراوانی ترکیب حواس بررسی کردند. از ۱۵۸ مورد حس آمیزی، دو نوع حسی-حسی و انتزاعی-حسی یافتند. در نوع حسی-حسی، شنوایی-بویایی و در نوع انتزاعی-حسی، انتزاعی-چشایی بیشترین فراوانی را داشتند. به‌طورکلی حواس شنوایی و لامسه بیشترین و بینایی و بویایی کمترین کاربرد را داشتند. عسگری و شفیع‌صفاری (۱۳۹۷) حس آمیزی را آرایه‌ای بلاغی دانستند که هم به مجاز و هم به استعاره در علم بیان مرتبط است. آن‌ها معتقد بودند حس آمیزی هم به علم بیان و هم به علم بدیع تعلق دارد، زیرا هم از حواس به‌جای هم استفاده می‌کند (بدیع) و هم حواس در معنای غیرحقیقی به کار می‌روند (مجاز/ استعاره). فاضلی (۱۳۹۷) ساختار حس آمیزی در قصاید خاقانی را بررسی کرد. او دریافت که حس آمیزی در شعر خاقانی بیشتر شبیه تشبیه است و ساختار دستوری آن بیشتر وصفی است تا اضافی. در شعر خاقانی ترکیب حواس با هم و ترکیب حواس با مفاهیم انتزاعی دیده می‌شود و حس بویایی در ترکیب حواس با حواس دیگر، حس غالب است. اسلام‌پناه، عرفانیان، رمضان‌زاده (۱۳۹۹) استعاره‌های سوررئالیستی را از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی بررسی کردند. آن‌ها حوزه‌های مبدأ و مقصد استعاره‌ها را با رویکرد کووچش تحلیل کردند تا دریابند استعاره‌ها عینی‌ترند یا انتزاعی‌تر. با بررسی رمان‌ها، مشخص شد که هر دو حوزه عینی و انتزاعی هستند، اما جنبه عینی غالب است. حوزه مبدأ بیشتر مربوط به انسان و ماشین‌آلات و حوزه مقصد مربوط به طبیعت و محیط بود.

افراشی و جولایی (۱۳۹۹) بازنمود حس آمیزی در فارسی را با استفاده از پیکره‌های زبانی و چارچوب اولمان بررسی کردند. آن‌ها دریافتند در فارسی بیشتر از حواس لامسه و شنوایی برای مفهوم‌سازی حواس دیگر استفاده می‌شود. برخلاف نظر اولمان، در فارسی حس بینایی قبل از حس بویایی در سلسله‌مراتب حواس قرار دارد و در حوزه مقصد بیشتر از حس بویایی استفاده می‌شود. شریفی و یزدان‌مهر (۱۳۹۹) مفهوم‌سازی حس بویایی را در فارسی و روسی از دیدگاه شناختی-فرهنگی مقایسه کردند. آن‌ها به چگونگی تبدیل تجربه بویایی به زبان در هر دو زبان و شباهت‌ها و تفاوت‌های فرهنگی توجه کردند. در هر دو زبان، حس بویایی برای مفهوم‌سازی‌های مثبت و منفی استفاده می‌شد و فرهنگ نقش مهمی در مفهوم‌سازی داشت، هرچند جنبه‌های مشترک هم وجود داشت. استاجی (۱۴۰۰) کاربرد واژه «بو» و وابسته‌های آن را در متون فارسی بررسی کرد. او با استفاده از پیکره‌های زبانی دریافت که در فارسی برای توصیف بوها بیشتر از ترکیب اضافی استفاده می‌شود و استفاده از صفت کمتر است. رایج‌ترین روش توصیف بو در فارسی، اشاره به منشأ بو است. طهرانی، اجاق‌علیزاده و امامی (۱۴۰۱) حس آمیزی را در شعر رهی معیری و عبدالوهاب البیاتی بررسی کردند. با استفاده از نظریه اولمان، آن‌ها دریافتند که حس لامسه در شعر رهی و حس شنوایی در شعر البیاتی بیشترین کاربرد را دارند؛ درحالی‌که حس بویایی کمترین کاربرد را در شعر هر دو شاعر داشت. ترکیب حس شنوایی و لامسه در شعر رهی و بینایی و شنوایی در شعر البیاتی از همه رایج‌تر بود. نکته جالب این بود که در حس آمیزی‌های هر دو شاعر، حس لامسه نقش صفت و دیگر حواس نقش موصوف را داشت که با نظریه اولمان همخوانی داشت. کارگر (۱۴۰۱) به بررسی زبان‌شناختی مفهوم‌سازی حواس بویایی و چشایی از دیدگاه فرهنگ و شناخت پرداخت. او با بررسی داده‌های آنلاین نشان داد که فرهنگ نقش اساسی در شکل‌گیری مفاهیم زبانی دارد و نظریه شریفیان در این مورد را تأیید کرد. یافته‌های او همچنین با نظر کووچش (۲۰۱۹) درباره حواس بویایی، شنوایی و لامسه به‌عنوان مبدأ احساسات همسو بود. بررسی او همچنین نشان داد که در زبان فارسی، ترکیب حواس اولیه (لامسه، چشایی، بویایی) با حس‌های بینایی و شنوایی کمتر رایج است. شریفی و صبور (۱۴۰۲) رابطه بسامد صفات حسی با میانگین قدرت درکی حواس پنجگانه را در برخی داستان‌های کوتاه رئال و سوررئال موردتوجه قرار دادند همچنین باهم‌آیی صفات و اسامی هم حوزه و غیر هم حوزه را در این داستان‌ها مقایسه کردند. نتایج نشان داد که در هر دو سبک، حس بینایی بیشترین و بویایی کمترین فراوانی را دارد. سبک رئال صفات حسی بیشتری نسبت به سوررئال دارد و فرضیه فراوانی بیشتر اسم و صفات هم حوزه در این داستان‌ها تأیید نشد.

در خصوص مفهوم‌سازی حواس و به‌ویژه حس بویایی و حس آمیختگی در خارج از ایران مطالعاتی صورت گرفته

است که در ذیل بیان می‌شود؛ اما در خصوص زبان‌شناختی رئالیسم و سوررئالیسم تا آنجا که نگارنده بررسی کرده جز یک مورد مطالعات خارجی خاصی صورت نگرفته است.

پوپووا^۱ در سال ۲۰۰۳ یک مطالعه شناختی درباره حواس انجام داد و فیلم آلمانی "عطر"^۲ را بررسی کرد. او نشان داد که درک ما از جهان فقط از طریق حس بینایی نیست و حواس دیگر هم مهم هستند. در این فیلم، شخصیت اصلی از حس بویایی قوی خود برای درک جهان استفاده می‌کند و حتی برای مفهوم‌سازی حس بویایی، از حس بینایی کمک می‌گیرد و پدیده‌ها را تجسم می‌کند. در فیلم از افعال دیدن برای توصیف حس بویایی او استفاده شده است. ورنینگ^۳، فلیش هاور^۴، بیسوگلو^۵ (۲۰۰۶) با بررسی داده‌های آلمانی و با تکیه بر چارچوب اولمان و ویلیامز، به این سؤال پرداختند که چرا برخی استعاره‌های حس آمیخته رایج‌تر هستند. آن‌ها دریافتند که "جهت" مهم‌ترین عامل در این زمینه است و عوامل دیگر مثل جنسیت و سن تأثیر چندانی ندارند.

مجید^۶ و لوینسون^۷ (۲۰۱۱) رابطه زبان و فرهنگ در توصیف حواس را در بیش از ۲۰ زبان بررسی کردند. نتیجه این بود که فرهنگ بر نحوه بیان حواس در زبان‌های مختلف تأثیر می‌گذارد. همچنین، جوامع کوچک‌تر واژگان حسی تخصصی‌تری دارند؛ درحالی‌که جوامع بزرگ‌تر تحت تأثیر زبان‌های دیگر، کمتر از واژگان بومی خود استفاده می‌کنند. یو^۸ (۲۰۱۲) حس آمیختگی را از دو دیدگاه عصب‌شناسی-روان‌شناسی و زبان‌شناسی (با تمرکز بر استعاره) بررسی کرد. او استعاره‌های حس آمیخته را متمایز از استعاره‌های سنتی دانست و به نقش استعاره‌های مفهومی لیکاف^۹ و جانسون^{۱۰} در گسترش پیوندهای زبانی اشاره کرد. یو همچنین جهت‌مندی استعاره‌های حس آمیخته را از ملموس به انتزاعی و یکسان در زبان روزمره و شعر معرفی کرد که ریشه در تجربیات جسمانی و فرهنگی دارد.

مجید و بورنهالت^{۱۱} (۲۰۱۴) حس بویایی و مفهوم‌سازی آن را در انگلیسی و جاهایی^{۱۲} (زبان قبیله‌ای) مقایسه کردند. آن‌ها سرعت عمل در یافتن کلمات بویایی و ارتباط آن با حواس یا فرهنگ را بررسی کردند. نتایج نشان داد که

1. Yanna B. Popova
2. Perfume
3. Markus Werning
4. Jens Fleischhauer
5. Hakan Beseoglu
6. Asifa Majid
7. Stephen C. Levinson
8. Xin Yu
9. Lakeoff
10. Johnson
11. Burenhult
12. Jahai

فرهنگ (نه صرفاً حواس) در این زمینه نقش دارد و قبیله جاهای به دلیل واژگان غنی‌تر مرتبط با گیاهان و حیوانات، در بیان حس بویایی قوی‌تر عمل کرد. دِ والک^۱، هوپیز من^۲، مجید و ناک^۳ (۲۰۱۷) ارتباط بو و رنگ را در سه گروه زبانی (هلندی، تایلندی و مانیک) مقایسه کردند. شرکت‌کنندگان باید برای بوها، رنگ و اسم انتخاب می‌کردند. نتیجه این بود که توصیف بو با واژه‌های انتزاعی، احتمال انتخاب رنگ متناسب را نسبت به توصیف با واژه‌های عینی کاهش می‌داد. کووچش (۲۰۱۹) مفهوم‌سازی حس بویایی و استعاره‌های آن را بررسی کرد. او واژگان بویایی برای مفاهیم انتزاعی، حوزه‌های مبدأ و مقصد بویایی و مفهوم‌سازی‌های مرتبط را تحلیل کرد. نتایج نشان داد حس بویایی می‌تواند در حوزه مقصد استعاره قرار بگیرد و شباهت‌هایی بین احساسات و حواس (مانند نقش اعضای بدن در چشایی و خشم) وجود دارد. ژا او^۴، آرنز^۵ و هوآنگ^۶ (۲۰۲۲) ماهیت زبان‌شناختی حس آمیختگی را در زبان ماندارین بررسی کردند. تحلیل واژگانی-مفهومی نشان داد که معانی ریشه‌شناختی صفات ماندارین پرکاربردتر و دارای امتیاز ادراکی بالاتری هستند. این نشان می‌دهد معانی حسی اصلی، اساس صفات ماندارین هستند و کاربرد آن‌ها در حس آمیختگی استعاره است. درنهایت، آن‌ها حس آمیختگی زبانی را استعاره و دارای ساز و کار و جهت‌مندی مشابه استعاره‌های مفهومی دانستند. پولتون^۷ و هیل^۸ (۲۰۲۳) بررسی کردند که چگونه جوامع مختلف بوها را زبانی می‌کنند. بومیان استرالیایی بوها را بیشتر با ارزیابی‌های شخصی (خوشایند/قوی) توصیف می‌کنند؛ درحالی‌که انگلیسی‌زبانان به منبع بو (گل/پیتزا) اشاره می‌کنند. دلیل این تفاوت مشخص نیست، اما فرهنگ، سبک زندگی و محیط بر درک و بیان حسی تأثیر دارند. این پژوهش نشان می‌دهد که ارتباط فرهنگ و زبان، کلید فهم حس بویایی و زبان حسی در ذهن افراد است.

پیتر استاک‌ول^۹ از معدود محققان زبان‌شناختی است که در حوزه سوررئالیسم تحقیق کرده است. کتاب «درآمدی بر شعرشناسی شناختی» (۲۰۰۲)^{۱۰} او به استعاره‌های مفهومی در ادبیات و اشاره‌ای کوچک به استعاره‌های

-
1. Josje de Valk
 2. Huisman
 3. Wnuk
 4. Qingqing Zhao
 5. Kathleen Ahrens
 6. Chu-Ren Huang
 7. Thomas Poulton
 8. Clair Hill
 9. Peter Stockwell
 10. Cognitive Poetics: An Introduction

سوررنالیستی می‌پردازد. کتاب «زبان سوررنالیسم» (۲۰۱۶)^۱ او به‌طور تخصصی به سبک و زبان سوررنالیسم می‌پردازد.

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که هم در مطالعات داخلی و هم در پژوهش‌های بین‌المللی، تحقیقات کمی به بازنمایی زبانی حواس، میزان بسامد آن‌ها و شیوه‌های کدگذاری‌شان پرداخته‌اند. علاوه بر این، هیچ مطالعه‌ای یافت نشد که دو سبک متفاوت را از منظر زبان‌شناختی و در چارچوبی مشخص با یکدیگر مقایسه کند و درواقع، نبود چنین پژوهشی احساس می‌شود، چراکه می‌تواند به بررسی و مقایسه مفهوم‌سازی‌ها و کدگذاری‌های زبانی تمامی حواس در داستان‌های کوتاه دو سبک مختلف در چارچوبی شناختی-فرهنگی بپردازد.

۳. چارچوب‌های نظری پژوهش

در این بخش چارچوب زبان‌شناسی فرهنگی شریفیان (۲۰۱۷) و همچنین رویکرد شناختی کووچش به احساسات و حواس و سلسله‌مراتب حواس اولمان (۱۹۶۴) و ویلیامز (۱۹۷۶) که در این پژوهش موردتوجه قرار گرفته‌اند، ارائه خواهند شد.

۳-۱ زبان‌شناسی فرهنگی



شکل ۱: نمایی از چارچوب نظری زبان‌شناسی فرهنگی (شریفیان، ۲۰۱۷، ص. ۶)

زبان‌شناسی فرهنگی شاخه‌ای میان‌رشته‌ای است که به عقیده شریفیان (۲۰۱۷) مطالعه در مورد زبان و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی است. شریفیان در این شاخه هم چارچوب نظری و هم چارچوب تحلیلی ارائه می‌دهد. از دیدگاه نظری، بخشی از شناخت فرهنگی در قالب مفهوم‌سازی‌های فرهنگی شکل می‌گیرد و این مفهوم‌سازی‌ها از

طریق زبان بازتاب می‌یابند.

در دیدگاه تحلیلی، ارتباط میان مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، شامل مقوله‌ها و طرح‌واره‌ها و استعاره‌های فرهنگی و سطوح مختلف زبان، از جمله واژگان، نحو، معناشناسی، کاربردشناسی و گفتمان، مورد بررسی قرار می‌گیرد. بر اساس این رویکرد، فرهنگ در لایه‌های مختلف زبان‌های بشری جای گرفته است؛ بنابراین، تحلیل ساختارها و ویژگی‌های زبانی هر جامعه می‌تواند ابعاد فرهنگی آن را نیز آشکار سازد. شکل ۲ چارچوب تحلیلی زبان‌شناسی فرهنگی را نشان می‌دهد:



شکل ۲: نمایی از چارچوب تحلیلی زبان‌شناسی فرهنگی (شریفیان، ۲۰۱۷، ص. ۸)



شکل ۳: چارچوب تحلیلی احساسات از دیدگاه زبان‌شناسی فرهنگی (شریفیان، ۲۰۱۷، ص. ۶۴)

احساسات پدیده‌ای است که نقشی اساسی در تجربیات انسانی ایفا می‌کند و روزه‌روز اهمیت بیشتری می‌یابد، تا جایی که گاه به‌صورت ناخودآگاه، بر شناخت عقلانی پیشی می‌گیرد. از این‌رو، طبیعی است که احساسات در

زبان‌های بشری بازنمایی شوند. با این حال، نحوه رمزگذاری احساسات در هر زبان و اینکه این بازنمایی در کدام سطوح زبانی انجام می‌شود، موضوعی وابسته به تفاوت‌های فرهنگی است. درواقع، بازتاب احساسات در زبان از فیلتر فرهنگی سخنگویان آن عبور می‌کند. در همین راستا، شریفیان (۲۰۱۷) چارچوبی تحلیلی برای بررسی بازنمایی احساسات از منظر زبان‌شناسی فرهنگی ارائه کرده است:

در این چارچوب، احساسات در قالب مفاهیمی زبانی بازنمایی می‌شوند و این بازنمایی در حوزه‌های مختلف شناختی و تجربی برقرار می‌گردد. فرآیند مفهوم‌سازی احساسات میان این حوزه‌ها از طریق ویژگی‌های شناختی و ارزش‌گذاری‌های اجتماعی انجام می‌شود و در نهایت در زبان رمزگذاری می‌شود.

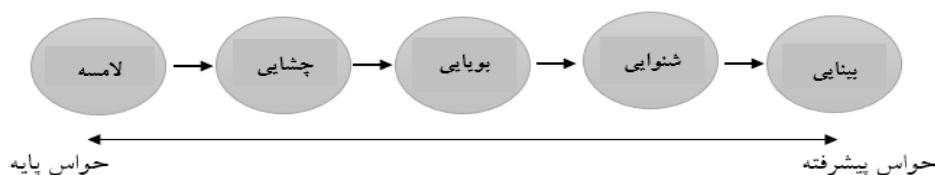
۳-۲. زبان‌شناسی شناختی (رویکرد کووچش)

کووچش (۲۰۰۰) از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی به بررسی احساسات و هیجانات پرداخته و نشان می‌دهد که انسان‌ها چگونه این تجربه‌های درونی را درک کرده و با استفاده از زبان بیان می‌کنند. او بر این باور است که هیجانات بشری، تا حد زیادی، تحت تأثیر تجربه‌های بدن‌مند افراد در بافت‌های فرهنگی مختلف شکل می‌گیرند. بدن‌مندی نه تنها شامل ویژگی‌های جسمانی، بلکه دربرگیرنده ابعاد زبانی، ارتباطی و حسی نیز هست. در ادامه این دیدگاه، کووچش (۲۰۱۸) تأکید می‌کند که احساسات و حواس با یکدیگر پیوند دارند و انسان‌ها برای مفهوم‌سازی استعاری هیجانات خود از حواس بهره می‌گیرند. یافته‌های پژوهشی در زمینه احساسات از منظر شناختی نیز این ارتباط را تأیید می‌کنند. خود کووچش (۲۰۰۰) نمونه‌ای از این تعامل را با اشاره به مفهوم‌سازی استعاری شادی و غم ارائه می‌دهد؛ او این دو احساس را به طعم‌های شیرین و تلخ تشبیه می‌کند که نشان‌دهنده ارتباط بین احساسات (شادی و غم) و حس چشایی است. این الگوهای مفهوم‌سازی در زبان فارسی نیز دیده می‌شوند. برای نمونه، عبارت «چه خنده لطیفی!» پیوند میان احساس شادی و حس لامسه را منعکس می‌کند؛ درحالی‌که جمله‌ای مانند «با اخلاق زهر ماریش چه کار کنم؟» ارتباط میان احساس خشم و حس چشایی را نشان می‌دهد. بر اساس این شواهد، می‌توان نتیجه گرفت که بین احساسات و حواس پیوندی عمیق وجود دارد. در همین راستا، با تکیه بر چارچوب نظری و تحلیلی شریفیان (۲۰۱۷) و با استفاده از ابزارهای ارائه‌شده در پژوهش‌های او، به بررسی و تحلیل دو حس بویایی و شنوایی می‌پردازیم. از آنجاکه حواس و پدیده حس‌آمیزی ارتباطی تنگاتنگ دارند، درک این روابط می‌تواند ابعاد تازه‌ای از زبان و شناخت را روشن سازد.

۳-۳. زبان‌شناسی حواس^۱

مطالعه ارتباط زبان با حواس در حوزه زبان‌شناسی حواس قرار می‌گیرد (ویتر^۲، ۲۰۱۹). یکی از مباحث کلیدی در این حوزه، انعطاف‌پذیری واژگان حسی است؛ به این معنا که این واژه‌ها می‌توانند در زمینه‌هایی فراتر از حوزه حسی اصلی خود به کار روند. برای نمونه، در عبارت «صدای خشن»، حس شنوایی با واژه‌ای مرتبط با حس لامسه توصیف شده است که نوعی تجسم حسی ایجاد می‌کند. از این رو، بسیاری از پژوهشگران کاربرد چنین ترکیب‌هایی را در حوزه شنوایی نوعی استعاره در نظر می‌گیرند. اصل اساسی در زبان‌شناسی حواس انتقال مفاهیم مربوط به یکی از حواس از طریق حسی متفاوت است. در این زمینه، برخی پژوهشگران به تمایز میان استعارات حس آمیخته «قوی» و «ضعیف» پرداخته‌اند (ورنینگ، فلایش‌هاور و بیسوگلو، ۲۰۰۶؛ پیترسون^۳، فلایش‌هاور، بیسوگلو و باکر^۴، ۲۰۰۷). طبق این دیدگاه، در استعاره‌های حس آمیخته ضعیف، تنها حوزه مبدأ دارای ارتباط حسی است (مثلاً «خشم سرد»)، اما در استعاره‌های قوی، هر دو حوزه مبدأ و مقصد به حواس مرتبط می‌شوند (مانند «بوی لطیف»).

یکی از پرسش‌های اساسی درباره استعاره‌های حس آمیخته این است که آیا انتقال حواس از الگویی مشخص پیروی می‌کند یا صرفاً تصادفی است؟ اولمان و ویلیامز، با رویکرد زبان‌شناسی شناختی، به این مسئله پرداخته‌اند. اولمان (۱۹۶۴) معتقد است که این انتقال، تابع یک نظم رده‌شناختی معنایی است و به صورت سلسله‌مراتبی رخ می‌دهد. او با بررسی اشعار انگلیسی و فرانسوی قرن نوزدهم دریافت که حرکت حسی عمدتاً از حواس پایه (لامسه، چشایی، بویایی) به حواس پیشرفته (شنوایی، بینایی) صورت می‌گیرد و مسیر معکوس آن کمتر رایج است.

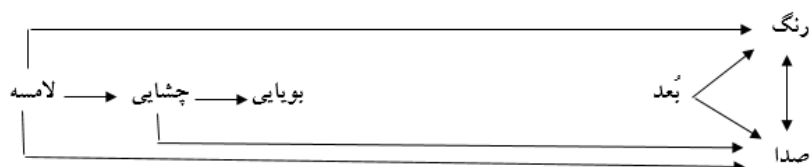


شکل ۴: جهت و سلسله‌مراتب حواس بر طبق اولمان (۱۹۶۴)

شکل ۴ بازنمودی از انتقال حواس را ارائه می‌دهد که در آن حواس پایه، با آغاز از لامسه، در سمت چپ و به عنوان

1. Sensory linguistics
2. Winter
3. Petersen
4. Bucker

حوزه مبدأ قرار دارند؛ در حالی که حواس پیشرفته، با آغاز در بینایی، در سمت راست و به‌عنوان حوزه مقصد دیده می‌شوند.



شکل ۵: جهت و سلسله‌مراتب حواس بر طبق ویلیامز (۱۹۷۶)

ویلیامز (۱۹۷۶) نیز مشابه اولمان، الگویی برای این انتقال پیشنهاد می‌کند، اما برخلاف مدل خطی اولمان، او ساختاری پیچیده‌تر را مطرح می‌سازد. وی با بررسی صفات حس آمیخته در زبان انگلیسی به این نتیجه می‌رسد که واژگان برای انتقال استعاری از یک حوزه حسی به حوزه دیگر باید از الگویی مشخص پیروی کنند.

در شکل ۵، دو عنصر رنگ و بُعد نیز به الگوی انتقال حواس افزوده شده‌اند. رنگ مستقیماً با حس بینایی مرتبط است، زیرا ویلیامز باور داشت که ویژگی‌هایی مانند تاریکی، شفافیت و روشنایی را می‌توان از طریق رنگ به‌دقت بررسی کرد. بُعد نیز به مفاهیمی مانند بزرگی، کوچکی، عمق و به‌طور کلی ادراک فضا و شکل مربوط می‌شود. مطابق این الگو، حس لامسه می‌تواند به چشایی، رنگ (بینایی) و شنوایی انتقال یابد. علاوه بر این، ارتباط حسی از چشایی به شنوایی و بویایی نیز برقرار است. در این میان، رابطه بینایی (رنگ) و شنوایی (صدا) دوسویه در نظر گرفته شده است، به این معنا که انتقال میان این دو حس در هر دو جهت امکان‌پذیر است. در مجموع، آنچه در الگوهای اولمان و ویلیامز به‌وضوح مشاهده می‌شود، جایگاه برجسته حس لامسه به‌عنوان نقطه آغاز در استعاره‌های حس آمیخته است.

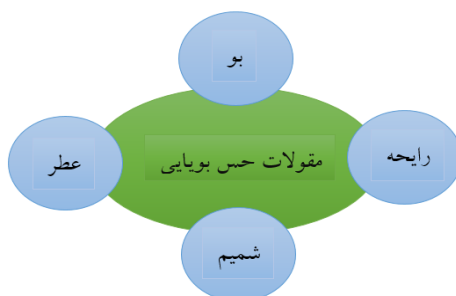
۴. روش تحقیق

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد پژوهش پیش‌رو در سه سطح انجام شده است. در سطح ابتدایی کلمات معادل و هم‌نشین لغت‌های «بو» و «صدا» به شیوه کووچش از فرهنگ‌لغت‌های معتبر فارسی (فرهنگ لغت دهخدا، فرهنگ لغت معین، فرهنگ لغت سخن {تألیف حسن انوری} و فرهنگ بزرگ فارسی دو جلدی {تألیف حسن عمید}) استخراج شدند. در دومین سطح به سراغ اصلی‌ترین منابع پژوهش یعنی داستان‌های منتخب رئال و سوررئال

رفته و از میان گونه‌های مختلف ادبی، داستان کوتاه را انتخاب کردیم. یکی از دلایل اصلی این انتخاب، کمبود پژوهش‌های زبان‌شناسی در این حوزه در مقایسه با رمان است؛ چراکه اغلب مطالعات بر رمان‌ها متمرکز شده‌اند. افزون بر این، ایجاز ذاتی داستان کوتاه نویسنده را وادار می‌کند تا در انتخاب واژگان خود دقت بیشتری داشته باشد و با بهره‌گیری از کلماتی سنجیده، مخاطب را در زمانی کوتاه با خود همراه سازد. داستان‌های منتخب همگی از برجسته‌ترین آثار منتشرشده در دهه هفتاد محسوب می‌شوند. این داستان‌ها به سه مضمون اصلی عشق، مرگ و زندگی می‌پردازند. همچنین، برای رعایت تعادل، تعداد واژگان هر سبک برابر و معادل ۲۱۳۱۳ واژه در نظر گرفته شد و البته لازم به ذکر است که در انتخاب این داستان‌ها از نظر متخصص بهره گرفتیم. کتاب‌های سبک رنال شامل «عشق روی پیاده‌رو» (داستان‌های عشق روی پیاده‌رو، دو چشم خانه خیس و مردی که تا اندوه در زانو فرو رفت) و «خاطره‌های پراکنده» (اتوبوس شمیران، خانه مادر بزرگ و پدر) و کتاب‌های سبک سوررنال عبارت بودند از «شرق بنفشه» (شرق بنفشه و نار بانو) و «یوزپلنگانی که با من دویده‌اند» (سه‌شنبه خیس، استخری پر از کابوس و شب سهراب کشان). پس از گردآوری داده‌های سطح اول و دوم، به تحلیل آن‌ها بر اساس چارچوب‌های نظری ذکر شده پرداخته‌ایم. علاوه بر این در مقایسه داده‌های دو سبک از روش ناپارامتریک آزمون معناداری خی دو بهره گرفتیم. در بخش بعدی پژوهش حاضر به سراغ ارائه و تحلیل داده‌ها می‌رویم.

۵. ارائه و تحلیل داده‌ها

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، این پژوهش بر چارچوب تحلیلی شریفیان (۲۰۱۷) و رویکرد واژگانی کووچش استوار است. نخستین مؤلفه این چارچوب، مقوله‌بندی واژگان است که بر مبنای ساختار زبانی هر فرهنگ دسته‌بندی می‌شود. در مرحله نخست، به بررسی معادل‌های واژه «بو» در فرهنگ لغت‌های معتبر فارسی، از جمله سخن، معین، دهخدا و عمید پرداختیم. یافته‌ها نشان داد که در هر چهار منبع، واژه‌های «رایحه، بو، عطر و شمیم» به‌طور مشترک ذکر شده و در میان فارسی‌زبانان معاصر بیشترین کاربرد را دارند؛ بنابراین این چهار واژه در پژوهش حاضر موردتوجه قرار گرفتند.



شکل ۶: مقوله‌های واژگانی مشترک معاصر حس بویایی

درک مفهوم‌سازی‌های استعاره‌ای مستلزم شناخت عمیق از کاربرد حواس در تجربیات ملموس است. تجربه‌های واقعی، چه مثبت و چه منفی، نقشی اساسی در رمزگذاری زبانی دارند و به ما کمک می‌کنند مفاهیم انتزاعی و غیرملموس را بهتر درک کنیم. به عبارت دیگر، ادراک حسی بستری فراهم می‌آورد که از طریق آن، مفاهیم پیچیده‌تر به شکلی قابل فهم‌تر تبیین شوند. از آنجاکه این مفهوم‌سازی‌ها در زبان‌شناسی شناختی بسیار گسترده‌اند و در هم‌نشینی با افعال، صفات و سایر ساختارهای زبانی نمود می‌یابند، تنها نمونه‌هایی از آن‌ها ارائه خواهد شد. سپس، بر اساس مجموعه داده‌های موردبررسی، نتایج کلی این تحلیل را بیان می‌کنیم.

جدول ۱: نمونه‌هایی از مفهوم‌سازی‌های استعاره‌ای مقوله بو

سوررئال	رئال
شرق بنفشه	اتوبوس شمیران
* انگشتش را بو کشید.	* بوی چیزهایی که حالا حالاها نباید دانست.
* برای اینکه کسی بو نبرد کتاب‌ها را زود به زود تحویل نمی‌دادند.	* بوی تمام کارهای بدی است که نباید کرد. بوی مادر با تمام بوها فرق دارد. مادر بوی روزهای آینده را می‌دهد، بوی فردا و تمام چیزهای خوبی که در انتظار من است.
نار بانو	خانه مادر بزرگ
* بوی پدر حتماً به شامه پدر او رسیده بود.	* بوی اتفاق‌های خوب و دقیقه‌های خوشبخت را می‌دهد.
* بوی عطر را می‌شنوم.	* بوی بعدازظهرهای پنجشنبه، بوی آدم‌های سالم و خوشبخت و حرف‌های خوب و کارهای ساده.
* حتماً توی صورت او هم خورده بوی دهن شیر.	

سوررئال	رئال
سه‌شنبه خیس	* روزهای هفته هرکدام شکل و رنگ و بوی خودشان را دارند.
* بوی نفتالین بر پوست بیست و چهارساله او می‌رسید.	پدر
استخری پر از کابوس	* و همراه آن بوهای شیرین کودکی
* بوی باغ‌های چای از لای یقه باز پالتو به پیرهنش رسید.	عشق در پیاده‌رو
شب سهراب کشان	* و بوی تند ترشی‌های مادرم در زیرزمین خانه پیچید.
* بوی چای در گوشه‌های رف جمع شده بود.	
* دور بوی داغ شده کاشی‌ها و صدای سوختن سقف گالی‌پوش ایستادند.	

فعل پرکاربرد «بوییدن» نه تنها برای مفاهیم عینی مانند «گل بوییدن»، بلکه در حوزه‌های انتزاعی نظیر «بوییدن خیال» نیز به کار می‌رود. با این حال، داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که افعال دیگری نیز در ارتباط با حس بویایی به کار گرفته شده‌اند، هرچند که ذاتاً به این حوزه تعلق ندارند. از جمله این افعال می‌توان به «کشیدن، شنیدن، بردن، خوردن، پیچیدن، رسیدن و دادن» اشاره کرد. علاوه بر این، در برخی عبارات، نشانه‌هایی از بدن‌مندی مشاهده می‌شود؛ به این معنا که برای ایجاد مفهوم استعاری، مستقیماً به اندام مرتبط با حس بویایی اشاره شده است. برای مثال، در جمله «بوی شیرین گوهر تاج خانم به دماغم می‌خورد»، دماغ، به عنوان اندام بویایی، نقش مهمی در درک استعاره ایفا می‌کند. با توجه به این داده‌ها، می‌توان استعاره‌های موجود را به شکل زیر دسته‌بندی کرد:

- بو، شیء است؛ زیرا می‌توان آن را برد یا کشید.
- بو، ماده است؛ چراکه قادر است فضا را پر کند و در آن پیچد.
- بو، صدا است؛ چراکه می‌توان آن را شنید.
- بو، کار است؛ زیرا قابلیت انجام دادن را دارد.
- بو، ضربه است؛ چراکه می‌تواند با بدن برخورد کند.
- بو، متحرک است؛ زیرا می‌تواند به نقطه‌ای برسد.

• بو، جسم است؛ چون می‌توان دور آن ایستاد یا جمع شد.

این الگوهای استعاری نشان می‌دهند که زبان، چگونه از تجربیات حسی برای مفهوم‌سازی‌های انتزاعی بهره می‌برد و به ادراک عمیق‌تر مفاهیم کمک می‌کند. کووچش (۲۰۱۸) بیان می‌کند که در زبان انگلیسی نیز دو استعاره «بو، ماده است» و «بو، شیء است» به کار می‌روند. در تمامی این موارد، حوزه مقصد، بو است. بر اساس تعریف کووچش (۲۰۰۳) حوزه مبدأ، مفاهیمی را شامل می‌شود که به صورت غیراستعاری به کار می‌روند؛ درحالی که حوزه مقصد به مفاهیمی اشاره دارد که در قالب استعاره بیان می‌شوند. به طور کلی، حوزه‌های مبدأ معمولاً مفاهیمی عینی هستند؛ درحالی که حوزه‌های مقصد اغلب انتزاعی‌اند.

یکی از تفاوت‌های اساسی این دو سبک، میزان هم‌نشینی استعاره‌های مربوط به بو با افعال، اسامی و صفات است. در سبک سوررنال، ۷۰ درصد از موارد با افعال هم‌نشین هستند و در این دسته، حوزه مقصد مقوله بو است؛ اما ۳۰ درصد باقی مانده که با اسامی و صفات همراه‌اند، ارتباطی با احساسات ندارند. در این سبک، مفاهیمی مانند عشق، عاطفه، خشم، اندوه و امید به چشم نمی‌خورد. از میان ۱۷ نمونه استعاری مربوط به بو در این سبک، تنها چهار مورد حسی-حسی و مابقی حسی-انتزاعی هستند. در مقابل، در سبک رئالیسم، ۳۴.۱۰ درصد از موارد با افعال هم‌نشین شده‌اند که حوزه مقصد آن‌ها حس بویایی است؛ اما در ۶۵.۸۹ درصد از موارد که استعاره‌ها با اسامی و صفات همراه هستند، حوزه مقصد معمولاً به زندگی روزمره و اجتماعی انسان‌ها مرتبط است همانند ترکیب‌هایی مانند «بوی فردا» و «بوی عروسی». در این سبک نیز از میان ۲۴ نمونه استخراج شده، تنها سه مورد حسی-حسی بوده و مابقی در دسته حسی-انتزاعی قرار می‌گیرند.

وجه اشتراک میان سبک‌های رئال و سوررنال، استفاده از یک حس برای توصیف حوزه مقصد حسی دیگر (حسی-فیزیکی) است. در ادامه، چند نمونه از این کاربردها بررسی خواهد شد.

سوررنال:

«بوی یخ و هوای سرد پوست را می‌ترکانند.»	
حوزه مبدأ: بو	حوزه مقصد: یخ (سرماي شديد و گزنده) بویایی - لامسه

رئال:

«و همراه آن بوهای شیرین کودکی»	
بوی شیرین	حوزه مبدأ: شیرین
	حوزه مقصد: بویایی - چشایی

این مفهوم‌سازی استعاری یک استعاره مرکب است که تفسیر آن بدین صورت است:

حوزه مقصد: کودکی

حوزه مبدأ: بوی شیرین

بوی شیرین کودکی

در ادامه به سراغ مقوله دیگر حس بویایی می‌رویم و به تحلیل آن می‌پردازیم.

جدول ۲: نمونه‌هایی از مفهوم‌سازی‌های استعاری مقوله عطر

رئال	سوررئال
خانۀ مادر بزرگ	شرق بنفشه
* نزدیک به روشنایی صبح <u>عطری گوارا</u> مثل نفسی سبک و متبرک در اتاق می‌پیچد.	* <u>هنوز عطر حلول بیست‌سالگی</u> را در هاله‌اش داشت.
پدر	* <u>بهار پیمان‌شکن</u> سررسیده بود. <u>از عطرهايش در امان</u> نیستم.
* کلمه‌های عجیب، کلمه‌های غریبه، آمده از جهانی جادویی، با اصواتی ناآشنا، آغشته به عطری <u>دلهره‌انگیز</u> و مسحورکننده.	

در هر دو سبک رئال و سوررئال، مفهوم‌سازی‌های استعاری مرتبط با مقوله عطر بسیار محدود بوده است. فعل پرکاربرد در این زمینه «داشتن» است که هم در مفاهیم انتزاعی (این خانه عطر آغوش تو را دارد) و هم در مفاهیم عینی (این برنج عطر خوبی دارد) مورد استفاده قرار می‌گیرد. با این حال، در سبک سوررئال، فعل متفاوتی برای بیان مفهوم استعاری به کار رفته است. در این سبک، «در امان بودن» به عنوان فعلی هم‌نشین با مقوله عطر به کار رفته و منجر به شکل‌گیری استعاره‌ای نو شده است:

عطر، خطر است؛ زیرا باید از آن در امان بود.

در سبک رئال، تمامی مفهوم‌سازی‌های استعاری مرتبط با عطر در هم‌نشینی با اسم و صفت رخ داده‌اند. در سبک سوررئال، بر خلاف رئال، تنها یک نمونه هم‌نشینی عطر با اسم مشاهده شد؛ درحالی‌که یک نمونه دیگر با فعل همراه بود که در آن عطر به عنوان یک خطر معرفی شده است، مفهومی که به واسطه آن یک فضای انتزاعی و منحصر به سبک سوررئال خلق شده است.

در خصوص حوزه‌های مبدأ و مقصد در سوررئال باید بیان کرد که استعاره‌ها اغلب پیچیده و چندلایه هستند.

به‌عنوان مثال:

«هنوز عطر حلول بیست‌سالگی را در هاله‌اش داشت.»

این جمله یک استعاره مرکب است که در آن دو مفهوم مختلف به یکدیگر پیوند خورده‌اند:

عطر حلول	حوزه مبدأ: عطر	حوزه مقصد: حلول (فرارسیدن)
حلول بیست‌سالگی	حوزه مبدأ: حلول	حوزه مقصد: بیست‌سالگی (مرحله زمانی)

در این ترکیب، دو نوع مفهوم‌سازی حسی مشاهده می‌شود که عبارتند از: عطر حلول (حسی-حسی، ارتباط میان بویایی و بینایی) و حلول بیست‌سالگی (حسی-انتزاعی، پیوند میان بینایی و مفهوم انتزاعی زمان). این ساختار پیچیده باعث می‌شود که یک مفهوم متعارف به چالش کشیده شود

در سبک رئال، مشابه مقوله بو، تلفیق حسی در حوزه مبدأ و مقصد مشاهده می‌شود.

«نزدیک به روشنائی صبح عطری گوارا مثل نفسی سبک و متبرک در اتاق می‌پیچد.»

حوزه مبدأ: گوارا	حوزه مقصد: عطر	ارتباط میان بویایی و چشایی
------------------	----------------	----------------------------

استعاره پنهان دیگر این جمله، عطر، نفس است می‌باشد که تحلیل آن به این شرح است:

حوزه مبدأ: نفس (تأکید بر جوهر وجودی)	حوزه مقصد: عطر
--------------------------------------	----------------

مقوله رایحه نیز بدین صورت است:

جدول ۳: نمونه‌ای از مفهوم‌سازی‌های استعاری مقوله رایحه

سوررئال	رئال
موردی یافت نشد.	پدر * لیریز از بخار و دود و رایحه‌های خانگی

در مقوله رایحه، هیچ مفهوم‌سازی استعاری حاصل از هم‌نشینی با فعل در سبک رئال مشاهده نشد. تمامی استعاره‌های یافت‌شده در این سبک، با اسم و صفت هم‌نشین بوده‌اند. در این ترکیب استعاری، تلفیقی از حسی و انتزاعی دیده می‌شود و به عبارت دیگر در این استعاره، تجربه بویایی با لایه‌های عمیق‌تری از احساسات مربوط به خانه و زندگی پیوند خورده که نشان‌دهنده پیچیدگی در انتقال معنا است.

بر اساس تحلیل‌هایی که تاکنون در مورد مقوله‌های مرتبط با حس بویایی انجام شده، تفاوت‌های دو سبک رئال

و سوررنال در این حوزه قابل مشاهده است. در ادامه، بسامد استفاده از حس بویایی در این دو سبک و مجموع بهره‌گیری از آن، مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا دیدگاه روشن‌تری درخصوص شیوه به‌کارگیری این حس در متون رئال و سوررنال ارائه شود.

جدول ۴: بسامد استفاده از حس بویایی بر حسب تفکیک مقوله

مقوله	سوررنال	رئال
بو	۱۷	۲۴
عطر	۳	۳
رایحه	۰	۲
شمیم	۰	۰
مجموع	۲۰	۲۹

با توجه به ویژگی‌های سبک سوررنال—که یکی از اصول آن پرهیز از کلیشه‌ها و خلق تصاویری انتزاعی‌تر نسبت به سبک رئال است—انتظار می‌رفت که مفهوم‌سازی‌های استعاری در سوررنالیسم بیشتر از رئالیسم باشد؛ اما بررسی‌های آماری نشان داد که در سه مقوله نخست از حس بویایی، سبک ادبی رئال از سوررنال پیشی گرفته است. تحلیل حوزه‌های مبدأ و مقصد نشان داد که در سوررنالیسم، ۷۰ درصد حوزه‌های مبدأ از مقولات غیرحسی و انتزاعی تشکیل شده‌اند؛ درحالی‌که تنها ۳۰ درصد از آن‌ها حسی هستند. در این سبک، ۷۱ درصد حوزه‌های مقصد حسی‌اند. در مقابل، در سبک رئال ۷۹ درصد حوزه‌های مبدأ، حسی و ملموس هستند و تنها ۲۱ درصد به مفاهیم انتزاعی اختصاص دارند. ۵. ۸۷ درصد حوزه‌های مقصد در این سبک، انتزاعی‌اند.

یکی دیگر از جنبه‌های مهم در پژوهش، بررسی طرح‌واره‌های فرهنگی در مفهوم‌سازی‌های استعاری بود. به بیان ساده، در فرهنگ ما، رایحه‌های خوش معمولاً با مفاهیم مثبت و رایحه‌های نامطبوع با مفاهیم منفی پیوند دارند. برای نمونه در عبارت «بوی زندان» بلافاصله حس منفی و رایحه نامطبوع را در ذهن تداعی می‌کند. در مقابل، «بوی دقیقه‌های خوشبختی» تصویری از رایحه‌ای دلپذیر و حس مثبت را برمی‌انگیزد. نتایج تحلیل نشان داد که در سبک سوررنال، ۷۹ درصد از مفهوم‌سازی‌های استعاری دارای طرح‌واره منفی بودند. این امر بازتابی از فضای سنگین و

رازآلود داستان‌های سوررئال منتخب است. در مقابل، در سبک رئال، ۸۶ درصد از مفهوم‌سازی‌های استعاری طرح‌واره مثبت داشتند. این سبک بیشتر بر امید، زندگی روزمره و خوش‌بینی نسبت به آینده در داستان‌های منتخب تأکید دارد.

در خصوص حس آمیزی در سبک سوررئال، می‌توان گفت که بیشتر استعاره‌ها از نوع حس آمیزی ضعیف هستند، زیرا بیشتر ترکیب‌ها از نوع «حسی - انتزاعی» می‌باشند. تنها پنج نمونه از استعاره‌های سوررئال حس آمیزی قوی داشتند. در سبک رئال نیز، غالب استعاره‌ها حس آمیزی ضعیف داشتند، چراکه بیشتر ترکیب‌ها حسی - انتزاعی بودند؛ بنابراین در هر دو سبک، از مفاهیم انتزاعی برای خلق استعاره‌های پیچیده و غیر معمول استفاده شده است.

مطابق با رتبه‌بندی اولمان و ویلیامز، در استعاره‌های مبتنی بر حس آمیزی، حوزه مبدأ معمولاً از حواس پایه و حوزه مقصد از حواس پیشرفته انتخاب می‌شود. در این پژوهش، در اکثر استعاره‌های سوررئال و رئال، حوزه مبدأ حس بویایی بود که از حواس پایه محسوب می‌شود. این امر با الگوی اولمان و ویلیامز هم‌خوانی دارد. با این حال، در سبک سوررئال، یک مورد مشاهده شد که حوزه مبدأ از حس بینایی — که جزو حواس پیشرفته است — بوده و با این الگو مطابقت نداشت. پیش‌بینی اولمان و ویلیامز این است که استعاره‌هایی که حوزه مبدأ آن‌ها از حواس پایه و حوزه مقصد آن‌ها از حواس پیشرفته باشند، بسامد بیشتری دارند؛ اما در سبک سوررئال، بیشتر حس آمیزی‌ها از نوع «بویایی - لامسه» و در سبک رئال نیز، بیشتر حس آمیزی‌ها از نوع «بویایی - چشایی» بودند.



شکل ۷: مقوله‌های واژگانی مشترک معاصر حس شنوایی

طبق آنچه که برای حس بویایی انجام دادیم، برای حس شنوایی نیز به همان شیوه عمل می‌کنیم. برای به دست آوردن مقوله‌های مربوط به حس شنوایی، واژه «صدا» را در فرهنگ لغت‌های ذکر شده بررسی و استخراج کردیم. مقوله‌های ذکر شده در ذیل در تمام فرهنگ لغت‌ها وجود داشتند و مشترک هستند:

در چارچوب مفهومی این پژوهش، سطح نخست، تجربه عینی و واقعی حواس است. در مورد حس شنوایی، این تجربه اولیه به‌طور طبیعی با درک صداها و دلپذیر و نادلپذیر همراه است؛ برای مثال، صدای خوش موسیقی یا صدای ناهنجار یک تصادف نمونه‌هایی از این سطح ادراکی محسوب می‌شوند. مطابق با چارچوب در نظر گرفته‌شده، پس از شناسایی مقوله‌های واژگانی مرتبط با حس شنوایی، به بررسی مفهوم‌سازی‌های استعاری می‌پردازیم. هدف این مرحله، درک فرایند انتقال حس شنوایی از سطح تجربه ملموس به سطح درک انتزاعی و شیوه کدگذاری زبانی آن در سبک‌های مختلف ادبی است. درنهایت، این پژوهش بررسی می‌کند که مفهوم‌سازی‌های استعاری حس شنوایی در دو سبک رئال و سوررئال چگونه شکل گرفته‌اند و چه تفاوت‌هایی در شیوه بازنمایی زبانی این حس در این دو سبک وجود دارد.

جدول ۵: نمونه‌هایی از مفهوم‌سازی‌های استعاری مقوله صدا

رئال	سوررئال
خانه مادر بزرگ	شرق بنفشه
* ته راهرو روی دیوار یک ساعت بزرگ قدیمی است که صدای تیک و تاکش به دنبال آدم اتاق به اتاق می‌آید.	* دور دور می‌شدم و صدای جوان شدنش می‌آمد.
	* صدای باران از بیرون نمی‌آمد.
مردی که تا زانو در اندوه فرو رفت	* صدای ریختن آب توی لیوان، نصف شبی پیچید توی شهر.
* هرچه بود صدای سکوت زنگدار شب بود.	نار بانو
عشق در پیاده‌رو	* اگر شلیک کنم صدای انفجار به سینه کوه روبرو می‌خورد.
* صدای گرفته جیغ آمبولانسی از دور به گوش می‌رسید.	* نزدیک می‌شود صدای لِه کردن، بیرون کشیدن و جوییدن.
	سه‌شنبه خیس
	* صدای پاره شدن پارچه و شکستن استخوان‌های چتر، پنجره به پنجره دور شد.
	استخری پر از کابوس
	* آنقدر به صدای تلفن نگاه کرد تا بالاخره استوار گویی را برداشت.

سوررئال	رئال
شب سهراب کشان * مرتضی <u>تکان خوردن صداها</u> را روی صورتش احساس می‌کرد. * مادر مرتضی <u>صدای</u> اذانی را که از مسجد می‌آمد به مرتضی نشان داد.	

همان‌طور که در نمونه‌های استخراج‌شده مشاهده می‌شود، در مقوله صدا، از افعالی استفاده شده که مستقیماً به حوزه شنیداری مرتبط نیستند. این امر به شکل‌گیری مفهوم‌سازی‌های استعاری جدید منجر شده است که عبارت‌اند از:

- صدا، ماده‌ای است؛ زیرا می‌تواند در فضا پیچد یا آن را پُر کند.
- صدا، موجودی جاندار است؛ چراکه می‌تواند نزدیک یا دور شود، بیاید یا برود.
- صدا، جسم است؛ زیرا امکان برخورد با اشیا را دارد.
- صدا، پدیده‌ای دیدنی است؛ چون می‌توان آن را نگاه کرد یا به کسی نشان داد.
- صدا، متحرک است؛ زیرا می‌تواند تکان بخورد.
- صدا، ماده‌ای درون ظرف است؛ زیرا امکان ریختن یا درآوردن آن وجود دارد.

در این مفهوم‌سازی‌های استعاری، مقوله صدا به‌عنوان حوزه مقصد در نظر گرفته شده است. در داستان‌های سوررئال، ۹۴.۱۱ درصد از نمونه‌های مقوله صدا با فعل هم‌نشین شده‌اند؛ درحالی‌که در سبک رئال، تنها ۵.۳۷ درصد از نمونه‌های استعاری با فعل همراه شده‌اند و باقی نمونه‌ها با اسم و صفت هم‌نشینی دارند. در ادامه به تحلیل برخی از نمونه‌ها می‌پردازیم:

سوررئال:

دور دور می‌شدم و صدای جوان شدنش می‌آمد.	
حوزه مبدأ: صدا	حوزه مقصد: جوان شدن

رئال:

هرچه بود صدای سکوت زنگ‌دار شب بود.

این عبارت چهار مفهوم‌سازی استعاری را در بر می‌گیرد که ترکیب حسی نیز دارند:

صدای سکوت	حوزه مبدأ: صدا	حوزه مقصد: سکوت‌شنوایی - شنوایی
سکوت زنگ‌دار	حوزه مبدأ: زنگ‌دار	حوزه مقصد: سکوت‌شنوایی - شنوایی
سکوت زنگ‌دار شب	حوزه مبدأ: سکوت زنگ‌دار	حوزه مقصد: شب‌شنوایی - بینایی
صدای سکوت زنگ‌دار	حوزه مبدأ: صدا	حوزه مقصد: سکوت زنگ‌دارشنوایی - شنوایی

در مقوله صدا، ۹۰ درصد از نمونه‌های سبک سوررنال دارای ترکیب حسی - انتزاعی هستند و تنها در مواردی محدود، تلفیق دو حس مشاهده می‌شود، مانند «به صدای تلفن نگاه کرد.» در مقابل، در سبک رئال، ترکیب حسی - حسی بیشترین فراوانی را دارد (۶۲ درصد). این امر نشان می‌دهد که در سبک رئال، درک صدا بیشتر در پیوند با سایر حواس تجربه می‌شود؛ درحالی‌که در سبک سوررنال، تلاش بر انتزاعی‌سازی مفهوم صدا از طریق پیوند با مفاهیم غیرحسی است. دیگر مقوله‌های مربوط به حس شنوایی در ادامه بررسی می‌شوند.

جدول ۶: نمونه‌ای از مفهوم‌سازی‌های استعاری مقوله آواز در دو سبک

سوررنال	رئال
شب سهراب‌کشان	خانه مادر بزرگ
* آواز دردهای زایمان تهمینه را می‌خواند.	* حرفی ساده و سالم و سبکبار مثل آواز بازیگوش پری‌ها فراسوی تیک‌تاک دلهره‌انگیز ساعت‌های جهان.

در بررسی مقوله آواز، تنها دو نمونه در هر دو سبک (سوررنال و رئال) یافت شد که هر دو به اسم و صفت مربوط می‌شوند و هیچ هم‌نشینی با فعل در این مورد مشاهده نمی‌شود. در نمونه‌های ارائه‌شده، در سبک سوررنال، ترکیبی از احساس و حس دیده می‌شود؛ درحالی‌که در سبک رئال، تلفیقی از دو حس به کار رفته است:

سوررنال:

آواز دردهای زایمان تهمینه را می‌خواند.	
حوزه مبدأ: آواز	حوزه مقصد: درد

رنال:

آواز بازیگوش پری‌ها		
آواز بازیگوش	حوزه مبدأ: بازیگوش	حوزه مقصد: آواز
آواز بازیگوش پری‌ها	حوزه مبدأ: پری‌ها	حوزه مقصد: آواز بازیگوش

بر اساس داده‌های به‌دست‌آمده، در سبک سوررنال، مقوله آواز به‌عنوان حوزه مبدأ عمل می‌کند؛ در حالی‌که در سبک رنال، آواز در حوزه مقصد ظاهر شده است.

در مورد مقوله بانگ، هیچ نمونه‌ای در داده‌های پژوهش یافت نشد؛ اما برای مقوله آوا، تنها یک نمونه در سبک سوررنال مشاهده گردید که در ادامه ارائه می‌شود.

جدول ۷: نمونه‌ای از مفهوم‌سازی استعاره‌ای مقوله آوا

سوررنال	رنال
شرق بنفشه * آواها برای طواف، نقطه‌ای می‌طلبند.	موردی یافت نشد.

در مقوله آوا هم تنها هم‌نشینی با فعل را داریم که این کلان استعاره وجود دارد: «آوا، موجودی جاندار است» چراکه چیزی را طلب می‌کند. در این مفهوم‌سازی استعاره‌ای، حوزه مقصد آوا است.
پس از گردآوری تمامی این داده‌ها به سراغ بسامد استفاده از این حس بر تفکیک مقوله می‌رویم:

جدول ۸: بسامد استفاده از حس شنوایی بر حسب تفکیک مقوله در دو سبک

مقوله	سوررنال	رنال
صدا	۳۱	۶
آواز	۲	۲
آوا	۱	۰

مقوله	سوررنال	رنال
بانگ	۰	۰
مجموع	۳۴	۸

بر اساس داده‌های جدول ارائه‌شده، برخلاف حس بویایی، سبک سوررنال در مقایسه با سبک رنال، به میزان بیشتری از مفهوم‌سازی استعاری بهره می‌برد و از بسامد بالاتری در این زمینه برخوردار است. همچنین، در سبک رنال، استفاده از ترکیب دو حس در عبارات استعاری رایج‌تر است. در سبک سوررنال، ۸۷.۰۹ درصد از حوزه‌های مبدأ، انتزاعی هستند؛ در حالی که در سبک رنال، ۸۱.۸۱ درصد حوزه‌های مبدأ به حواس ملموس و حسی تعلق دارند. علاوه بر این، در هر دو سبک، حوزه‌های مقصد بیشتر به عناصر حسی مرتبط‌اند که در این مورد، سبک سوررنال و رنال الگوی مشابهی را دنبال می‌کنند. همچنین، در هر دو سبک، تنها یک نمونه از تلفیق احساس و حس یافت شد.

در حوزه حس شنوایی، طرح‌واره‌های زبانی ابتدا به صورت خرده‌استعاره ظاهر شده و سپس در قالب کدگذاری زبانی بیان می‌شوند. به عنوان مثال، «صدای گرفته» اغلب با احساس غم و رویدادهای ناخوشایند همراه است و در نتیجه، می‌توان آن را دارای طرح‌واره منفی دانست. در مقابل «صدای سکوت شب» حسی از آرامش را منتقل می‌کند و نوعی صدای خوشایند محسوب می‌شود. به جز این دو نمونه، سایر مفهوم‌سازی‌های بررسی‌شده در هر دو سبک، طرح‌واره‌های خنثی دارند و احساس مشخصی را القا نمی‌کنند.

یکی دیگر از موضوعات مورد بررسی در این پژوهش، پدیده حس آمیزی است. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، تنها حسی بودن حوزه مبدأ ضروری است و در صورتی که حوزه مقصد نیز از جنس حواس باشد، با حس آمیزی قوی مواجه هستیم. باین حال، در نمونه‌هایی که مقوله‌های هم‌نشین با فعل مورد بررسی قرار گرفته‌اند، حس آمیزی از نوع غیر ترکیبی مشاهده می‌شود. بر این اساس در سبک سوررنال، تنها سه نمونه حس آمیزی غیر ترکیبی شناسایی شده است و در سایر موارد، حس آمیزی ضعیف به چشم می‌خورد. در سبک رنال، به دلیل بسامد بالای ترکیب حسی-حسی، عمدتاً با حس آمیزی قوی مواجه هستیم.

در نهایت، با بررسی داده‌ها در چارچوب الگوی اولمان و ویلیامز، دریافتیم که در سبک سوررنال، در نمونه‌هایی که از افعال استفاده شده، حوزه مقصد از حس شنوایی و حوزه مبدأ از حس بینایی گرفته شده است که هر دو به حواس پیشرفته تعلق دارند و مطابق با این الگو پیش نمی‌روند. در سایر موارد، حوزه مبدأ از حواس پیشرفته (شنوایی) گرفته

شده است. در سبک رئال نیز، هر دو حوزه مبدأ و مقصد از حواس پیشرفته‌اند و با پیش‌بینی‌های اولمان و ویلیامز مطابقت ندارند. البته، در دو نمونه (شنوایی-بینایی)، حوزه مبدأ در سطح پایین‌تری نسبت به حوزه مقصد قرار دارد، اما به‌طور کلی، این داده‌ها انطباق کاملی با این الگو ندارند.

از دیگر اهداف این پژوهش مقایسه دو سبک است؛ در سبک سوررئال انتظار می‌رود که زبان استعاری و کدگذاری زبانی بیشتری مشاهده شود. مجموع بسامد ترکیب استعاری در سوررئال ۵۴ مورد و در سبک رئال ۳۷ نمونه است که نشان می‌دهد بسامد استفاده از این ترکیب‌ها در سوررئال بالاتر است؛ اما برای اینکه بتوانیم ادعا کنیم آیا تفاوت معناداری بین این دو سبک وجود دارد یا خیر و آیا می‌توانیم آن را به‌عنوان یک ممیز سبکی در نظر بگیریم از آزمون معناداری خی دو استفاده می‌کنیم:

جدول ۹: آزمون خی دو برای مقایسه دو سبک سوررئال و رئال

P-مقدار	درجه آزادی	آماره آزمون خی دو	
۰/۰۰۰۲۴	۱	۱۳/۴۸ ^a	Pearson Chi-Square
a. 0 cells (0.0%) have expected frequencies less than 5. The minimum expected cell frequency is 62.0.			

بر اساس این جدول از آنجایی که مقدار p بسیار کمتر از سطح خطای ۰/۰۵ است، نتیجه می‌گیریم که تفاوت معنادار و مورد انتظاری برای حس‌های بویایی و شنوایی وجود دارد. به این معنا که این دو حس در سبک‌های سوررئالیسم و رئالیسم به‌طور یکنواخت توزیع نشده‌اند.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه که در بخش ارائه و تحلیل داده‌ها بیان شد، در این بخش به سراغ نتیجه حاصل از تحلیل‌ها می‌پردازیم. همان‌طور که در داده‌ها دیدیم، بسامد استفاده از دو حس بویایی و شنوایی، مفهوم‌سازی‌ها و کدگذاری‌های زبانی آن‌ها در داستان‌های منتخب در سبک سوررئال بالاتر بود. آزمون معناداری خی دو نشان داد که بین این دو سبک ادبی و استفاده از دو حس بویایی و شنوایی ارتباط معناداری وجود دارد و شاید بتوان گفت که طبق یک الگوی معنادار پیش رفته‌اند.

در خصوص حوزه‌های مبدأ و مقصد، در حس بویایی، در داستان‌های برگزیده سوررئال، حوزه‌های مبدأ عمدتاً

غیرحسی و حوزه‌های مقصد حسی هستند. در سبک رئال، برعکس، حوزه‌های مبدأ حسی و حوزه‌های مقصد انتزاعی‌اند. در خصوص حس شنوایی، در سبک سوررئال حوزه‌های مبدأ انتزاعی و در رئال حسی هستند. طرح‌واره‌های فرهنگی حس بویایی در سوررئالیسم منفی و رئالیسم مثبت بودند. این در حالی است که این طرح‌واره‌ها در حس شنوایی خنثی هستند.

اولمان برای حواس انسان ترتیب خطی قائل است؛ درحالی‌که ویلیامز اگرچه همان سلسله‌مراتب را می‌پذیرد، اما به آن نظم خطی نمی‌دهد. هر دو پژوهشگر حس لامسه را که جزو حواس پایه به‌شمار می‌آید، مناسب‌ترین گزینه برای حوزه مبدأ در ترکیب‌های حسی می‌دانند. از دیدگاه آن‌ها، اگر حوزه مبدأ از مرتبه‌ای پایین‌تر از حوزه مقصد باشد، دسترسی به آن آسان‌تر خواهد بود. در سبک سوررئالیسم، از میان ترکیب‌های پرکاربرد حس آمیزی، دو مورد یعنی بویایی-لامسه و بینایی-لامسه بسامد بیشتری داشتند. در این دو ترکیب، حوزه مبدأ از مرتبه‌ای بالاتر نسبت به حوزه مقصد برخوردار است و از این نظر با الگوی پیشنهادی اولمان و ویلیامز همخوانی ندارد. در ترکیب‌های استعاری میان حس و مفاهیم انتزاعی، حس بویایی بیشترین فراوانی را در جایگاه مبدأ دارد که با الگوی مذکور تطابق دارد. با این حال، در برخی موارد حس شنوایی نیز در جایگاه مبدأ قرار گرفته است؛ درحالی‌که این حس در سلسله‌مراتب، در شمار حواس پیشرفته محسوب می‌شود و با پیش‌بینی‌های اولمان و ویلیامز هم‌راستا نیست. در بررسی حس آمیزی‌های موجود در سبک رئالیسم، ترکیب‌هایی چون بویایی-چشایی و شنوایی-شنوایی مشاهده شد که با سلسله‌مراتب حسی موردنظر اولمان و ویلیامز مطابقت ندارند. در مجموع نتایج نشان می‌دهد که در استعاره‌های حس بویایی در هر دو سبک، تطابق و همخوانی با این الگو دیده می‌شود؛ درحالی‌که در خصوص استعاره‌های حاصل از حس شنوایی این همخوانی وجود ندارد.

کتابنامه

- ارمغان، ع.، فولادی، ع.، شجری، ر.، جلالی، م. (۱۳۹۵). بررسی ساختاری حس‌آمیزی در شعر کودک و نوجوان، پژوهش‌های ادبی. ۱۳ (۵۳)، ۱۱-۳۵.
- استاجی، ا. (۱۴۰۰). بررسی و تحلیل چگونگی توصیف بوها در متون نوشتاری زبان فارسی، فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی». ۵۷ (۵۷)، ۹۴-۷۷.
- افراشی، آ.، مقیمی زاده، م. (۱۳۹۳). استعاره‌های مفهومی در حوزه شرم با استناد به شواهدی از شعر کلاسیک فارسی، زبان شناخت. ۵ (۲)، ۲۰-۱.
- افراشی، آ. (۱۳۹۵). بازنمود حس‌آمیزی در زبان فارسی، نخستین همایش ملی معناشناسی شناختی. انجمن زبان‌شناسی ایران. <https://search.ricest.ac.ir/dl/search/defaultta.aspx?DTC=36&DC=22511>
- افراشی، آ.، جولایی، ک. (۱۳۹۹). حس‌آمیزی در زبان فارسی؛ رویکردی شناختی و پیکره‌بنیاد، تازه‌های علوم شناختی، (۸۸)، ۱۱۵-۱۲۳.
- الهامی، ش. (۱۳۸۷). بررسی حس‌آمیزی در غزلیات بیدل دهلوی. ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی (زبان و ادبیات فارسی). ۴ (۱۲)، ۲۱-۴۸.
- امیر حاجلو، ح. (۱۳۹۳). بررسی ساختار حس‌آمیزی در غزلیات وحشی بافقی، مجموعه مقالات نهمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، دانشگاه پیام‌نور- واحد بجنورد، ۷۱۴-۷۰۵.
- بهنام، م. (۱۳۸۹). حس‌آمیزی: سرشت و ماهیت. پژوهش زبان و ادبیات فارسی - جهاد دانشگاهی، ۱.
- بهنام، م. (۱۳۹۴). رهیافتی تطبیقی بر کاربرد زبان در دو مکتب رئالیسم و سوررئالیسم از رهگذر بررسی رمان سووشون و بوف کور. زبان پژوهی، ۷ (۱۶)، ۳۲-۷. [10.22051/JLR.2015.2088](https://doi.org/10.22051/JLR.2015.2088)
- ترقی، گ. (۱۴۰۲). خاطره‌های پراکنده، (مجموعه داستان). چاپ دوازدهم، نشر نیلوفر.
- خاتمی، ا.، تقوی، ع. (۱۳۸۵). مبانی و ساختار رئالیسم در ادبیات داستانی. پژوهش زبان و ادبیات فارسی، (۶)، ۹۹-۱۱۱.
- داد، س. (۱۴۰۰). فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ هشتم، مروارید.
- ذوالفقاری، م.، مشیدی، ج.، یوسفی، ن. (۱۳۹۵). شیوه‌های انعکاس سوررئالیسم در رمان‌های معاصر و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن‌ها با مبانی غریبش. سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، ۳۲ (۹)، ۲۶۱-۲۴۳.
- سعدزاده، م.، اوجاق علیزاده، ش. (۱۳۹۵). بررسی حس‌آمیزی در اشعار سیمین بهبهانی بر اساس چگونگی تلفیق و بسامد حواس. همایش بین‌المللی شرق‌شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی.
- سعدزاده، م.، اوجاق علیزاده، ش. (۱۳۹۶). بررسی حس‌آمیزی در اشعار حماسی و روایی اخوان ثالث بر اساس چگونگی تلفیق

و بسامد حواس. فصلنامه بهارستان سخن، ۱۴ (۸۳)، ۶۴-۴۱.

شریفی، ش.، یزدان مهر، م.ج. (۱۳۹۹). بررسی مقایسه‌ای مفهوم‌سازی‌ها و رمزگذاری‌های زبانی حس بویایی در زبان‌های فارسی و روسی امروز از منظر زبان‌شناسی فرهنگی - شناختی. نشریه جستارهای زبانی، ۱۳ (۲)، ۶۸۹-۶۵۵.

<http://dx.doi.org/https://doi.org/10.52547.LRR/13.2.21>

شریفی، ش.، صبور، ن. (۱۴۰۲). رابطه بسامد و توزیع صفات حسی با سلسله‌مرتبۀ متوسط قدرت درکی در داستان‌های کوتاه رئال و سوررئال فارسی معاصر. نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱۵ (۱)، ۱۱۸-۱۰۱.

<https://doi.org/10.22108/jrl.2023.137755.1752>

شمیسا، س. (۱۳۹۸). مکتب‌های ادبی، چاپ سیزدهم. قطره

صادقپور، ب. مرادی، و. (۱۳۹۰). تحلیل آماری با نرم‌افزارهای اسپاس و آموس. چاپ دوم، انتشارات دانشگاه مازندران. عسگری، ز.، شفیع صفاری، م. (۱۳۹۷). شناخت و بررسی آرایه حس‌آمیزی از منظر علم مجاز و استعاره. پنجمین همایش متن پژوهی ادبی نگاهی تازه به سبک‌شناسی، بلاغت، نقد ادبی. <https://civilica.com/doc/761697>

کارگر، س. (۱۴۰۱). مفهوم‌سازی‌های حواس بویایی و چشایی در زبان فارسی امروز از منظر زبان‌شناسی شناختی - فرهنگی. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه فردوسی مشهد.

کیانی، ر. (۱۳۹۵). هنجار‌گزینی معنایی بر گستره کارکردهای مجازی حواس (با نگاهی تطبیقی به شعر معاصر ایران و عراق). مطالعات زبانی و بلاغی، ۷ (۱۴)، ۱۹۲-۱۶۱. <https://doi.org/10.22075/jlrs.2017.6690>.

گلچین، م.، رشیدی، س. (۱۳۹۰). جایگاه پارادوکس و حس‌آمیزی و انواع آن‌ها در مثنوی مولانا. ادب فارسی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران)، ۳۰۸-۲۹۵.

مدیرزاده طهرانی، ف.، اوجاق علیزاده، ش.، امامی، ف. (۱۳۹۹). بررسی سبکی و تحلیلی آرایه «حس‌آمیزی» در اشعار پروین اعتصامی. سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، ۱۳ (۱۰)، ۱۰۱-۷۹.

مدیرزاده طهرانی، ف.، اوجاق علیزاده، ش.، امامی، ف. (۱۴۰۱). مقایسه عنصر بلاغی حس‌آمیزی در شعر رهی معیری و دیوان عبدالوهاب البیاتی بر اساس نظریه اولمن. فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، ۱۶ (۶۳).

<https://doi.org/10.30495/clq.2022.1973095.2484>

مستور، م. (۱۳۸۹). عشق روی پیاده‌رو، (مجموعه داستان). چاپ هشتم، نشر رسش.

مندنی‌پور، ش. (۱۴۰۱). شرق بنفشه، (مجموعه داستان). چاپ نهم، نشر مرکز.

نجدی، ب. (۱۳۸۹). یوزپلنگانی که با من دویده‌اند، (مجموعه داستان). چاپ دوازدهم، نشر مرکز.

Abrams, M. H. (1957). *A Glossary of Literary Terms*: MH. Holt, Rinehart and winston.

<https://doi.org/10.1111/j.0956-7976.2004.00691.x>

Bodo, W. Sensory linguistics: language, perception and metaphor. *Converging evidence in language and communication research*; v. 20. /Bodo Winter. <https://doi.org/10.1075/celcr.20>

- Cacciari, C. (2008). Crossing the senses in metaphorical language. *The Cambridge handbook of metaphor and thought*, 55(4), 425-443.
- DEGANI, M. (2019). Farzad Sharifian, Cultural Linguistics: cultural conceptualizations and language, *Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins*, 2017. (E-book). *Language and Cognition*, 11(4), 669-675. <http://dx.doi.org/10.1017/langcog.2019.42>
- De Valk, J. M., Wnuk, E., Huisman, J. L., & Majid, A. (2017). Odor-color associations differ with verbal descriptors for odors: A comparison of three linguistically diverse groups. *Psychonomic bulletin & review*, 24(4), 1171-1179. <https://doi.org/10.2307/417135>
- Frank, R. M. (2017). Expanding the scope of Cultural Linguistics: Taking parrots seriously. In F. Sharifian (Ed.), *Advances in Cultural Linguistics* (pp. 529-559). Singapore: Springer Nature. <https://doi:10.1007/978-981-10-4056-6-24>.
- Grant, D. (2017). *Realism* (Vol. 8). Taylor & Francis.
- Howes, D., & CLASSEN, C. (2013). The social life of the senses. *Ars Vivendi Journal*, 3, 4-23.
- Kövecses, Z. (2000). Metaphor and emotion: Language, culture, and the body in human feeling. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Kövecses, Z. (2003). Metaphor and emotion: Language, culture, and body in human feeling. Cambridge University Press.
- Kövecses, Z. & Bálint, K. (2006). Language, Mind, and Culture: A Practical Introduction. Oxford.(2010). Metaphor and culture. *Acta Universitatis Sapientiae, Philologica*, 2(2), 197-220.
- Kövecses, Z. (2010). Culture and language. *Studia Slavica*, 55(2), 339-345. <http://dx.doi.org/10.1556/SSLav.55.2010.2.20>
- Kövecses, Z. (2018). Metaphor in media language and cognition: A perspective from conceptual metaphor theory. *Lege Artis*, 3(1), 124-141. <http://dx.doi.org/10.2478/lart-2018-0004>
- Kövecses, Z. (2019). Perception and metaphor. *Perception metaphors*, 19(327), 10-1075.
- Kövecses, Z. (2020). Emotion concepts in a new light. *Rivista Italiana di Filosofia del Linguaggio*. <http://dx.doi.org/10.4396/SFL201917>
- Lakoff, G. (1993). The Contemporary Theory of Metaphor, in: *Metaphor and Thought*. A. Ortony (ed.), Cambridge: Cambridge University Press. Pp. 202-205.
- Lievers, F. S. (2016). Synaesthetic metaphors in translation. *Studi e saggi linguistici*, 54(1), 43-70. <http://dx.doi.org/10.4454/ssl.v54i1.149>
- Lewandowska-Tomaszczyk, B. (Ed.). (2020). *Cultural conceptualizations in language and communication*. Springer International Publishing.
- Majid, A., & Levinson, S. C. (2011). The senses in language and culture. *The Senses and Society*, 6(1), 5-18. <http://dx.doi.org/10.2752/174589311X12893982233551>
- Majid, A., & Burenhult, N. (2014). Odors are expressible in language, as long as you speak the right language. *Cognition*, 130(2), 266-270. <https://psycnet.apa.org/doi/10.1016/j.cognition.2013.11.004>
- Majid, A., Manko, P., & De Valk, J. (2017). Language of the senses. In *Scientific breakthroughs in the classroom!* (pp. 40-76). Science Education Hub Radboud University.
- Marks, L. E. (1978). The unity of the senses: *Interrelations among the modalities*. New York: Academic Press. <https://doi.org/10.1016/B978-0-12-472960-5.50011-1>
- Martino, G., & Marks, L. E. (2001). Synesthesia: Strong and weak. *Current Directions in*

- Psychological Science, 10, 61–65. <http://dx.doi.org/10.1111/1467-8721.00116>
- Petersen, W., Fleischhauer, J., Beseoglu, H., & Bücken, P. (2007). A frame-based analysis of synaesthetic metaphors. *Baltic International Yearbook of Cognition, Logic and Communication*, 3(1), 8. <http://dx.doi.org/10.4148/biyclc.v3i0.21>
- Popova, Y. B. (2003). 'The fool sees with his nose': metaphoric mappings in the sense of smell in Patrick Süskind's *Perfume*. *Language and Literature*, 12, 135–151. <http://dx.doi.org/10.1177/0963947003012002296>
- Ramachandran, V. S., & Hubbard, E. M. (2001). Synaesthesia—a window into perception, thought and language. *Journal of consciousness studies*, 8(12), 3–34.
- Sharifian, F., Dirven, R., Yu, N., & Niemeier, S. (Eds.). (2008). Culture, body, and language: Conceptualizations of internal body organs across cultures and languages (Vol. 7). Walter de Gruyter.
- Sharifian, F., Dirven, R., Yu, N., & Niemeier, S. (2008). Culture and language: Looking for the "mind" inside the body. *Culture, body, and language: conceptualizations of internal body organs across cultures and languages*, 3–23.
- Sharifian, F. (2014). Language and culture: Overview. *The Routledge handbook of language and culture*, 3–17.
- Sharifian, F. (2017). Cultural Linguistics: Cultural conceptualization and language, John Benjamins publishing company.
- Shen, Y., & Aisenman, R. (2008). Heard melodies are sweet, but those unheard are sweeter: Synaesthetic metaphors and cognition. *Language and Literature*, 17, 107–121. <https://doi.org/10.1177/0963947007088222>
- Sorabji, R. (1971). Aristotle on demarcating the five senses. *The Philosophical Review*, 80, 55–79. <https://doi.org/10.2307/2184311>
- Sutton, J. (2005). Memory and the extended mind: Embodiment, cognition, and culture. *Cognitive Processing*, 6(4), 223–226. <http://dx.doi.org/10.1007/s10339-005-0022-x>
- Ullmann, S. (1951). *The Principles of Semantics*. Linguistic Society of America.
- Ullmann, S. (1959). *The principles of semantics*. 2nd edition. Oxford: Blackwell.
- Ullmann, S. (1964). *Language and style*. Oxford: Basil Blackwell.
- Wang, R., & Sun, K. (2020). Bodo winter, sensory linguistics: language, perception and metaphor. *Folia Linguistica*, 54(1), 269–275. <http://dx.doi.org/10.1515/flin-2020-2036>
- Werning, M., Fleischhauer, J., & Beseoglu, H. (2006). The cognitive accessibility of synaesthetic metaphors. In R. Sun, & N. Miyake (Eds.), *Proceedings of the 28th Annual Conference of the Cognitive Science Society* (pp. 2365–2370). London: Lawrence Erlbaum.
- Williams, J. (1976). "synaesthetic adjectives: A possible law of semantic change ". *Language*, 52 (2), 461–478.
- Winter, B. (2019). Sensory linguistics. Language, perception and metaphor. Amsterdam & Philadelphia (Benjamins).
- Yu, X. (2012). On the Study of Synesthesia and Synesthetic Metaphor. *Journal of Language Teaching and Research*, 3(6), 1284–1289. <http://dx.doi.org/10.4304/jltr.3.6.1284-1289>